

پرسش شماره ۷

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

دوشنبه سیزدهم مرداد ماه ۹۹ - سوم اگوست ۲۰۲۰



در مورد جایگاه طبقه کارگر و انسانگرایی در تئوری مارکس

محمد آسنگران

اخیرا حول انسانگرایی کمونیسم دو گرایش در چپ ایران ابراز وجود کرده است. این ابراز وجود اگر چه محدود و عمدتا در میدیایی اجتماعی بود اما خصلت نما است. خصلت نما است زیرا جدال آنها زبان گویای

صفحه ۴

جنبش زنان کدام افق سیاسی

محمد رضا پویا

(بخش اول)

دیدار مسیح علینژاد با فرح پهلوی، موجب بحث های فراوانی در مورد سیاستی که او در عرصه زنان به پیش میبرد، گردیده است. قبل از آنکه به این بحث ورود کنم ذکر یک مسله که بنوعی با این بحث هم مرتبط است، الزام آور و مهم است. پس از پخش مصاحبه من با رادیو "یک دنیا بهتر" چه در کامنتهای رد و بدل شده و چه در بحثهای شفاهی، ایراد گرفته شده که چرا فکر میکنید در دوره ای که مردم با فقر و گرسنگی دست و پنجه نرم میکنند، مسائل زنان به شرحی که شما گفتید، برای جامعه مهم است؟ این ایراد در دوره های گذشته هم بمناسبتهای مختلف طرح و گفته شده که مسائل اقتصادی امروز در صدر الویت مردم است و گسترش فقر ساخته و پرداخته رژیم اسلامی، علت العلل نارضایتی ها و اعتراضات مردم است.

اینرا دیگر نتنها مارکسیستها بلکه حتی بورژوازی هم اذعان دارد که "اقتصاد" و مسائل اقتصادی، همواره علت اصلی تمامی نارضایتی ها، قیامها، تغییرات سیاسی و انقلابات بوده است. اما همینجا باید گفت که این رابطه یعنی اقتصاد به عنوان عامل اصلی در شکلگیری هر اعتراضی و شکل بروز اعتراض و قیام و شورش مردم، یک رابطه مستقیم و بی پوشش نیست. بدین معنا که در اعتراضات شعارهایی حول و حوش مسله اقتصاد بشکل مستقیم طرح نمیشوند. این مسله بویژه در دوره های انقلابی و در زمانیکه مردم قصد سرنگونی حاکمیت را دارند، کاملا قابل مشاهده است. شعارهای اقتصادی عمدتا "شعارهای مطالباتی" هستند یعنی مطالبه ای برای بهبود شرایط طرح میشود مانند افزایش دستمزد، بهبود وضع ایمنی کار، حق بیمه و مسکن، مرخصی و دستمزد برابر برای زنان و... در دوره ای که مردم از همه چیز عبور کرده و تنها بفکر

در حاشیه

"در نقد "کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی

تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری"

علی جوادی

نقد تز "کمونیسم سیاسی" رفیق حمید تقوایی با واکنشهای ناهنجار، ضد

صفحه ۷

چرا شعار علیه کمونیستها؟ چرا الان؟

علی جوادی

شعار اصلی و اولیه (۱) تظاهرات جریانی سلطنت طلب در هلند علیه کمونیستها بود. ترجمه رایج فارسی شعار هایشان به همان ترتیبی که فریاد زده میشد عبارت بودند از "مرگ بر کمونیست"، "مرگ بر خامنه ای"، "مرگ بر فاشیست". (۲)

صفحه ۱۱

نشریه پرسش هر دوشنبه منتشر می شود!

سر دبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدram نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



## جنبش زنان کدام افق سیاسی

محمد رضا پویا

(بخش اول)

کندابی است که رژیم اسلامی به جامعه تحمیل کرده است. در مورد فقر تصور نمیکنم نیازی به آوردن استدلال باشد. مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی یعنی ماشین سازنده همین ارتجاع و انحطاط، مجبورند به این عرصه ها ورود کنند. هیچ نیرویی صرفنظر از ماهیت سیاسی اش، نمیتواند با پریدن از بالای سر این عرصه ها، حتی به چند صد کیلومتری قدرت سیاسی هم نزدیک شود. امر محالی است. آنچه که در دست ماست، میزان و چگونگی دخالتگری ما در این عرصه ها و نوع افقی سیاسی ای است که پرچمش را در دست میگیریم.

با این مقدمه نسبتاً طولانی، به اصل مطلب باز میگردم. در نقدهای منتشر شده تاکنونی در مورد دیدار مسیح علینزاد و فرح پهلوی، عمدتاً دوران سلطنت و ایدئولوژی رسمی عقیمانده حکومت سلطنتی در باره زنان، مورد نقد قرار گرفته بود. آنچه که بر بسیاری نامعلوم است اینست که اگر نقد سیاست و افق سیاسی مسیح علینزاد در پی این دیدار مورد نظر بود، چرا اینگونه غیر مستقیم و از پهلو صورت گرفته است؟ تصور میکنند ایشان به دوره سلطنت "متوهم" است و باید برایش "آگاهگری" کرد؟ یک واقعیت بزرگ در پس نقدهای رد و بدل شده خوابیده است: دیدار مسیح علینزاد با فرح پهلوی برای "مدافعین" او، کار را سخت کرده است. نمیشود از او دفاع کرد و یا در جاهایی در مقام "مشاور خیرخواه" ظاهر شد و در پی این ملاقات کماکان با همان زبان در باره مسیح علینزاد حرف زد. عمده نقدهای صورت گرفته در واقع حاوی همین "گلابه" بود که نمیشود مثل دیروز در موردت حرف زد.

طی کدام پروسه:

کوچ مسیح علینزاد به جنبش ناسیونالیستی پروغرب، حاصل تجزیه بخشی از جریان اصلاح طلب دولتی در درون رژیم اسلامی بوده است. پس از وقایع سال 88، جناحهایی از جریان اصلاح طلب به این نتیجه رسیدند که "بازگشت بقدرت" بعنوان دولت و بودن در مجلس و نهادهای دولتی، به امری محال تبدیل شده است. خروجی جریان اصلاح طلب از وقایع 88 حصر رهبران، دستگیری چهره های فعال این جریان و رانده شدنش از مراکز قدرت بود. قبضه کردن ششادنگ قدرت از جانب جناح رقیب، جای هیچ شک و شبهه ای برای "بال دوم نظام" باقی نمیگذاشت. ادامه بازی با توافقات دیروز، دیگر امکانپذیر نبود. طرف مقابل کل قدرت را میخواست. این شرایط، ابتدا انزواوی سیاسی اصلاح طلبان حکومتی را بدنبال داشت اما پس از یک وقفه، کوچ برخی چهره های مطرح این جریان، به جریانات ناسیونالیستی اپوزیسیون آغاز گردید. کاربدستان دوران محمد خاتمی و قلم بدستان بخش تبلیغات اصلاح طلبان بیکباره از بی بی سی سر در آوردند اما ایندفعه بعنوان "کارشناس مسائل ایران"!!!! مسیح علینزاد هم با همین قافله آمد. ایشان افتخار اینرا داشتند که تا مدتها بعنوان تنها زن اپوزیسیون با شال و کلاه

سرنگونی حکومت هستند، دیگر مطالبه ای بغیر از سرنگونی در جامعه وجود ندارد. حاکمیت مشروعیت خود را از دست داده و کل جامعه به این نتیجه رسیده که برای هر نوع بهبودی در زندگی، باید حکومت را سرنگون کرد. طبیعتاً مردم در ایندوره دیگر چیزی را از حکومت مطالبه نمی کنند. این یکی از علل طرح نشدن شعارهای اقتصادی در دوره "برآمدهای سیاسی" است. اگر به اعتراضات چند سال اخیر در کشورهای مختلف در همین خاورمیانه نگاهی بیندازیم، همین را مشاهده میکنیم. خلاصه اینکه اقتصاد علت همه قیامها و انقلابات است اما طرح مسائل اقتصادی در سیاست اشکال مختلفی بخود میگیرد. بعنوان مثال در مصر و تونس که مسله فقر اکیدا موتور محرک اعتراضات مردم بود، فقر خود را در شعار "کرامت انسانی" بیان میکردند. در سخنرانی ها و آرتیکل‌های خیابانی توضیح میدادند که منظورشان از نداشتن کرامت انسانی، زندگی در فقر است. لذا تاکیدات ما بر سر "مسله زن" در ایران به این معنا نیست که فقر و گرسنگی مردم از درجه اهمیت کمتری برخوردار است و یا مهم بودن عرصه اقتصاد بفراموشی سپرده شده است.

نکته دومی که باید به آن اشاره کنم اینست که "عرصه های تعیین کننده و مهم" سیاست در هر جامعه ای را ما تعیین نمیکنیم. اینها بعنوان داده های جامعه کنونی وجود دارند. مسله زن، مذهب و هم اکنون باید گفت فقر در ایران عرصه هایی هستند که هر نیروی مدعی قدرت باید در آنها دست بالا را داشته باشد به این علت که تغییر قدرت سیاسی در این عرصه ها تعیین تکلیف میشود. این عرصه ها را همانطوریکه گفتیم ما تعیین نکردیم بلکه قدرت حاکم یعنی جمهوری اسلامی روبروی جامعه گرفته است. چرا مسله زن مهم است؟ بعلت حاکمیت سیاه اسلامی، بعلت تحمیل قوانین ارتجاعی اسلامی به نیمی از مردم کشور یعنی زنان. مهم است چون حجاب اسلامی را با زور دشمنه و اسید به سر زنان کشور کردند، مهم است چون قوانین سیاه رژیم یصراحت انسان بودن زن را انکار میکند، مهم است چون روزانه به زنان مملکت میگویند ناقص العقل هستی، مهم نیستی اهمیت نداری و میتوان چهار چهارتا از آنها عقد و صیغه کرد و بساعتش میتوان بحکم شرع اسلام، سرش را هم برید اگر از دایره قوانین و ناموس اسلامی خارج شود. هفتصد من دادخواست میتوان در این رابطه صادر کرد. همین احکام را میتوان در آن دو عرصه دیگر یعنی مذهب و فقر هم تکرار کرد. حکومت مذهبی است لذا حمله به مذهب بعنوان ساختار سیاسی رژیم الزامی است و پس از سرنگونی، جارو کردن مذهب از جامعه بخشی از پروسه عبور کامل جامعه از

صف اصلاح طلبان که با زبان تندتری راجع به بی حقوقی زنان حرف میزدند، مانند فایزه رفسنجانی، حاصل پروسه "استحاله سیاسی" اینها نبود بلکه این نتیجه فشار سیاسی ای بود که جریان کمونیسم کارگری روی اینها گذاشته بود. با قاطعیت میتوان گفت که عروج جنبش ما در عرصه زنان، جنبش زنان را کیلومترها جلو برد. این تصویری است که از دهه نود در جنبش زنان بجا مانده است. اما در دهه بعد از آن، این تصویر آرام آرام رنگ باخت. جریان اصلاح طلب:

محمد خاتمی در دوره دوم ریاست خود بویزه در اواخر آن قبل از تحویل رسمی، کل دست را به حریف واگذار کرد. صفی از "سرخوردگان" این جناح آرام آرام سفره خود را از او جدا کردند. یک کوتوله سیاسی از درون سپاه پاسداران را پس از خاتمی کلید دار صندوقی کردند که بسرغت معلوم شد گنج سلیمان است. همین به قدرتیابی هر چه بیشتر جناح مقابل و افزایش سرعت برای یکدست کردن رژیم کمک نمود. حالا الیتی تسبیح بدست مولتی میلیاردر اسلامی شکل گرفته بود که وکیل و وزیر جابجا میکرد. هر چه این تصویر از جناح مقابل پر رنگتر میشد، اصلاح طلبان از عرصه های بیشتری مجبور به "ترک مخاصمه" میکردند. تا آنجاییکه به مسله زنان برمیگردد، آرایش دکور میرحسین موسوی به همراه زهرا رهنورد، آخرین تلاش این جناح برای بسیج زنان پشت صفی بود که هزیمتش آغاز شده بود. وقایع 88 تیر خلاصی به جریان اصلاح طلب بود. از آن پس ما دیگر شاهد هیگونه تلاشی از اینها در عرصه زنان نیستیم. کل جریان به بن بست رسیده بود و ادامه حیاتش بشکب سابق غیر ممکن بود. نشریاتشان تعطیل شد و فعالیتشان یکی پس از دیگری روانه خارج شدند. آن فاکتوری که به این جریان کمک مینمود در جنبش زنان حضور داشته باشد و مطالبات میلی متری برای اصلاح اسلام طرح کند، یعنی بودن در قدرت، دود شد و به هوا رفت. این جریان که توانسته بود در عرصه های مختلف به یک ادبیات سیاسی مبنی بر اینکه انقلاب به گذشته تعلق دارد و همه تغییرات سیاسی را میشود با اصلاحات پیش برد، زمانیکه با قیام مردم در کشورهای خاورمیانه روبرو گردید و دیدند چگونه مردم با قیام خود حکومتها را یکی پس از دیگری سرنگون میکنند، با بحران هویتی دست به گریبان شدند. کل عمارت دروغین اسلامی "سیاست یعنی اصلاحات نه انقلاب" فرو ریخت. کل این شرایط به خروج جریان اصلاح طلب حکومتی از جنبش زنان منجر گردید. برای همیشه این عرصه را ترک کردند. رفتند و مرخرفات اصلاح طلبانه را هم همراه خود بردند. کسی دیگر برای حرفهای صدمن یک غاز اینها تره هم خورد نمیکرد. اوضاع و شرایط سیاسی عوض شده بود. بایگانی شدند. **پایان بخش اول**

پیچیده شده بسر (برای جلوگیری از همان تشعشات معروف مو، کشف شده از جان حاج ابوالحسن بنی صدر) در جلو دوربینها ظاهر میشد. زمان زیادی برای پهلو گرفتن کشتی ایشان در بندر حرین راست اپوزیسیون، لازم نبود. اموخت اگر در این جریان میخواست دستش بجایی برسد باید شال و کلاه را باز کند و حرفهای "اصلاح طلبانه" نزند. آنچه کوچ ایشانرا از مابقی اصلاح طلبان به جریانات راست اپوزیسیون کمی متفاوت و مجزا کرد، حضورش در جنبش زنان بود. صرفنظر از شیوه کوچ، عروج این پدیده حاصل یک شرایط سیاسی بود. کدام شرایط سیاسی:

در دهه 90 دو نیروی بزرگ اجتماعی در جنبش زنان دیده میشوند. از یکطرف زنان جریان اصلاح طلب حکومتی که معتقدند با تغییرات میلی متری میتوان شرایط زندگی زنان در این کشور را بهبود داد و در طرف دیگر جنبش زنان، جریان کمونیسم کارگری است که در اولین دهه حیات سیاسی خود، با طرح خواسته و مطالبات حداکثری، برای اولین بار در تاریخ معاصر کشور، سقف بالایی از انتظارات سیاسی را به درون جنبش زنان آورده است که تماما تازه و فاقد پیشینه قبلی است. وجه مشخصه این دوره جنبش زنان این است که هر دو جریان دارای یک برنامه مطالباتی هستند. زنان اصلاح طلب با طرحهایی مانند محدود کردن صیغه، بررسی مجدد قوانین مربوط به حضانت بچه، وارد کردن تبصره هایی به مسله نداشتن حق طلاق از جانب زن و... در پایه ای ترین سطح خود، تلاش بخشی از حکومت برای خوش خیم نشان دادن قوانین اسلامی و رنگ امیزی چهر کریه قوانین ضد زن در آن کشور بود. با حجاب اسلامی مشکل نداشتند اما تلاش میکردند "روسری گل گلی" را هم به ایت الله های حاکم بقبولانند. این آخری شاید سمبل کاری بود که اینها در جنبش زنان مشغول انجامش بودند. در مقابل، جریان کمونیسم کارگری (تاکیدا میگویم جریان کمونیسم کارگری و نه حزب کمونیست کارگری، چون در انزمان در همین خارج کشور کم نبودند زنانیکه مانند حزب در این عرصه حرف میزدند، مانند ما فکر میکردند اما عضو حزب نبودند. اما در هماندوره هم کم نبودند زنانیکه هیچ پیشینه مارکسیست بودنی در زندگی نداشتند و به صرف برنامه ما در مورد زنان و بویزه پراتیک سیاسی ما در جنبش زنان، به حزب پیوستند) در این عرصه بی تخفیف حرف میزد. میتوان گفت بویزه جنگ بی امان کمونیسم کارگری بر علیه مذهب و قوانین ضد زن مذهبی و نشان دادن رابطه حاکمیت سپاه قوانین اسلامی با بی حقوقی زن بعنوان یکی از عوامل مهم این شرایط دهشتناک، وجود صفی از فعالین سیاسی کمونیسم کارگری در جدالهای سیاسی بر سر حقوق زنان و بطور کلی یک پراتیک دائمی رادیکال، چهره کمونیسم کارگری را بعنوان مدافع رادیکال حقوق زنان به جامعه شناساند. مطالبات حداکثری ما آرام آرام بدرون جامعه راه یافت و گوش شنوا پیدا کرد. پیدایش پدیده ای بنام "فمینیسم اسلامی" و جلو آمدن فعالینی از



**آزادی، برابری، حکومت کارگری!**



## در مورد جایگاه طبقه کارگر و انسانگرایی در تئوری مارکس

محمد آسگران

برای آزادی خود دست به انقلاب میزند. بنابر این وقتی کارگر خود را آزاد می‌کند و از «ازخودبیگانگی» رها می‌شود، یعنی مناسبات کار مزدی را نفی می‌کند، یک تضاد ذاتی حاکم بر مناسبات سرمایه دارانه تولید را حل می‌کند. در نتیجه حل این تضاد کارگر آزاد می‌شود. یعنی کار مزدی لغو می‌شود. با این تحول بنیادین است که همگان آزاد می‌شوند. یا دقیقتر بگویم طبقه کارگر با این اقدام خود همگان را آزاد می‌کند. از نظر مارکس طبقه‌ی کارگر برای رهایی خود رسالتش حل تضادهای تاریخی جامعه طبقاتی است. وقتی طبقه‌ی کارگر این تضادها را حل می‌کند بقیه‌ی انسان‌ها نیز رها می‌شوند. زیرا انجام این رسالت عملاً پایان «ازخودبیگانگی» و حرکت به سوی «رهایی» کامل است.

بنابر این وقتی گفته می‌شود «آزادی طبقه کارگر در گرو آزادی کل جامعه است» این معادله و تئوری مارکس دستکاری شده و نادقیق بیان می‌شود.

در حالیکه مسئله بر سر حل یک تضاد پایه‌ی حاکم بر مناسبات تولیدی سرمایه داری است. در نتیجه حل این تضاد است که کل جامعه از قید و بندهای مناسبات سرمایه دارانه آزاد می‌شود. معنی عملی و عینی این تئوری این است که طبقه کارگر با آزاد کردن خود و کنترل بر محصول کار خود عملاً کل سیستم و مناسبات تولیدی جامعه سرمایه داری را نفی می‌کند و به جای آن جامعه‌ی آزاد و برابر را بنا می‌دهد و از این طریق کل جامعه آزاد می‌شود. کسی که معنی پروسه عملی و اجرایی این مسئله را دقیق نفهمد فکر می‌کند طبقه کارگر اول باید کمونیست و مارکسیست بشود تا به درک رهایی همه احاد بشر برسد و بعد مبارزه را برای رهایی بشر آغاز می‌کند و در نتیجه آن خودش هم آزاد می‌شود. در حالیکه مسئله بر عکس است. اتکای این نظریه بر یک قانون مندی پایه‌ی جامعه است. با لغو کار مزدی و پایان از خود بیگانگی کارگر با محصول کارش، تحولاتی بوجود می‌آید که رهایی و آزادی کل بشر از تبعیض و نابرابری نتیجه آن است.

پروسه این تحول طوری پیش می‌رود که نقش طبقه کارگر نه به عنوان خیرخواه و دلسوز جامعه، بلکه به عنوان طبقه‌ی اجتماعی برای رهایی خود ناچار است این قانون مندی از خود بیگانگی و نفی استثمار انسان از انسان را از ریشه نفی و متحول کند. در نتیجه این تحول است که کل احاد بشر رها می‌شود.

نظریه‌ی ای که به شکلی رمانتیک و غیر طبقاتی و غیر مارکسیستی و بر خلاف شناخت از قانونمندی مناسبات حاکم بر تولید سرمایه داری، تصور می‌کند طبقه کارگر ابتدا بشر را رها می‌کند و در نتیجه آن خودش آزاد می‌شود. چنین دیدگاه و درکی هیچ قرابتی با مارکسیسم و متد مارکس ندارد. این نظریه به شکل خام و رمانتیک و تخیلی در حال تکرار شدن است و در چپ رادیکال رشد کرده و حتی می‌توان گفت تثبیت شده است.

بخش زیادی از چپها و کمونیستهای متعلق به این دو گرایش است.

جدال بر سر یک نظریه علمی و انقلابی مارکس است که در مانیفست مختصراً به آن پرداخته است. اینکه کارگران آزاد نمی‌شوند مگر اینکه همزمان با آزادی خود، کل بشر را آزاد کنند.

این جمله مارکس که یک نظریه عمیق را فرموله کرده و بر مبنای نتیجه یک قانونمندی طراحی شده است که بعداً به آن می‌پردازیم، اخیراً به جمله‌ی من درآوردی و غیر علمی و غیر مارکسیستی تنزل داده شده است و گفته می‌شود «کارگران وقتی آزاد می‌شوند که قبلاً کل جامعه را آزاد کرده باشند».

۱- مارکس در آخرین صفحات دست-نوشته‌های اقتصادی و فلسفی خود در مورد حرکت از شرایط «از خود بیگانگی» به «سوی رهایی» می‌گوید: «پایان دادن به رابطه‌ی محصول کار از خود بیگانه شده و مالکیت خصوصی، نتیجه اش رهایی جامعه از مالکیت خصوصی و بندگی است. این تحول در شکل سیاسی رهایی کارگران تجلی می‌یابد. اما این رهایی فقط رهایی کارگران نیست؛ زیرا رهایی کارگران شامل آزادی جهانی کل بشر است...»

اولین نکته‌ی ای که باید یک بار دیگر تاکید کرد این است که کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی در درون طبقه کارگر است. مارکس قبل از هر چیز یک انقلابی پرشور علیه جامعه طبقاتی بود. علیه سرمایه داری و علیه نابرابری و تبعیض بود. از این منظر منتقد جامعه سرمایه داری شد و برای مبارزه با این سیستم استثمارگر دست به تحقیق و کشف قانونمندی آن زد، تا بتواند هدفمند بودن و راه مبارزه طبقاتی را تبیین کند. زیرا معتقد بود برای نفی مناسبات حاکم بر جامعه سرمایه داری و جامعه طبقاتی، باید دست به ریشه برد و ریشه خود انسان است. موقعیت انسان بدون اختیار، در جامعه سرمایه داری و موقعیت طبقه کارگر در این جامعه به عنوان طبقه‌ی استثمار شده، او را واداشت که قانونمندی کل جامعه طبقاتی تاریخ بشر را بررسی کند و در نتیجه قوانین ذاتی جامعه سرمایه داری و راه نفی و حل تناقض این قوانین را نشان بدهد. این امر مهم برای رهایی از سرمایه داری و برای رسیدن به آزادی و رهایی بشر لازم بود.

با مطالعه جامعه سرمایه داری مارکس ثابت کرد ثروت و سرمایه در پایه‌ی ای ترین سطح ناشی از دو عامل است. یکی مواد طبیعی و سرمایه ثابت و دیگری نیروی کار.

او معتقد بود طبقه کارگر هنگامیکه به این درک می‌رسد که باید بر کار خود و محصول کار خود کنترل پیدا کند، ناچاراً

تناقضات تولید سرمایه دارانه و کار مزدی را نفی کند. از این طریق نتیجه ای که حاصل میشود رهایی کل بشر است. اینکه بگوییم کمونیستها میخواهند کل بشر را رها نکنند یا مارکسیستها اینرا میخواهند، یک مسئله دیگری است و درست است. زیرا کمونیستها با شناخت از جامعه سرمایه داری و شناخت از خود طبقه کارگر و راههای به نتیجه رسیدن این مبارزه کل پروسه این تحولات را آگاهانه و با نقشه از پیشی طی میکنند.

اما طبقه کارگر به عنوان طبقه ای اجتماعی نه آحاد آن، از منظر موقعیت طبقاتی و اقتصادی و سیاسی طبقه اش وارد مبارزه میشود. واضح است طبقه کارگر اول تصمیم نمیگیرد که ناجی کل بشر بشود. ابتدا کل بشر را رها نمیکند تا نوبت به خودش برسد. پیشفرض طبقه کارگر این نیست که بدون آزادی کل بشر چون خودش آزاد نمیشود، پس باید اول کل بشر را آزاد کند، بعد برای آزادی خودش مبارزه کند. این تصورات ساده اندیشانه تخیلی است. ربطی به مارکس ندارد.

برعکس این فرمولهای سطحی و غیر مارکسیستی، طبقه کارگر اول میخواهد خودش را از این قید و بند تبعیض و نابرابری و از خود بیگانگی رها کند. بنابر این طبقه کارگر قبل از هر متر و معیاری که من و شما و دیگران حتی مارکس برایش تعریف کنیم از منظر موقعیت اقتصادی و سیاسی خودش وارد جدال و کشمکش با طبقه حاکم دوران خودش یعنی سرمایه و مدافعینش میشود.

اگر کمونیستها میگویند طبقه کارگر انقلابی ترین طبقه است، به این معنی است که این طبقه به حکم جایگاهش در تولید و به حکم نقشی که میتواند در نفی مناسبات تولید سرمایه داری ایفا کند، هیچ قشر و طبقه دیگری چنین رسالتی را نمیتواند بعهده داشته باشد.

اما به هر نسبتی که پیشروان این طبقه، آگاه و مسلط بر مارکسیسم عمل کنند به همان نسبت این حرکت به امری آگاهانه و از پیش معلوم تبدیل میشود. متأسفانه این مسائل ابتدایی که در مانیفست توضیح داده شده است ما باید مرتب آنرا تکرار و توضیح بدهیم که مسئله بر سر یک قانونمندی طبقاتی در جامعه سرمایه داری و نفی آن است. بحث فراتر از اخلاقیات و تخیلات چپهای تخیلی و سنتی است که مارکسیسم را مثل مذهب یاد گرفته اند.

۲- سوسیالیسم جامعه ای انسانی است چون حقوق پایمال شده انسانها را با برقراری آزادی و برابری و رفاه به آنها برمیگرداند. اختیار پایمال شده انسانها را به آنها برمیگرداند. سوسیالیسم به معنی رها شدن انسانها از قید و بند جامعه طبقاتی و رشد آن است. در عین حال سوسیالیسم یک سیستم اداره جامعه است. سوسیالیسم یک نظام سیاسی و اقتصادی است.

انسانیت مضمونی قدیمی تر از سوسیالیسم و کمونیسم دارد. قبل از سوسیالیسم و کمونیسم هم انسانیت وجود داشته است. اما جامعه طبقاتی انسان را بی حقوق کرد و او را از انسانیت محروم نمود. جامعه طبقاتی اختیار و حقوق انسان را به منفعت طبقه حاکم و ادامه حاکمیت خود مربوط و محدود میکند. کمونیسم و سوسیالیسم قرار است این اختیار غصب شده و محصور شده را به انسان برگرداند. کمونیسم آلترناتیو بخش آگاه و پیشرو جنبش طبقه کارگر و حاصل کشمکش طبقاتی، طبقات متخاصم در جامعه سرمایه داری است. کمونیسم هم به عنوان راه حل و دکتترین رهایی بشر و هم به عنوان

این نوع چپ مدعی است که طبقه کارگر نقش ناجی بشر را دارد. گویا بشر منتظر میشود تا این ناجی ظهور کند و آزادش نماید. یا این وظیفه اخلاقی طبقه کارگر است که اول بشر را آزاد کند بعد خودش هم آزاد بشود. در حالیکه دیالکتیک مبارزه طبقه کارگر علیه مناسبات حاکم در جامعه سرمایه داری و ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم پراتیک طور دیگری عمل میکنند و معنایی دیگری دارند.

آزادی بشر از قید و بندهای جامعه سرمایه داری نتیجه رهایی طبقه کارگر از قید و بندهای مناسبات تولیدی سرمایه داری است. به این معنا آزادی بشر نتیجه و سنز پراتیک اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری است نه پیش شرط آن.

این بد فهمی تا جایی رشد کرده و بدیهی فرض میشود که تفاسیر و تعبیر من در آوردی زیادی از مارکس و منتسب به مارکس را امروز شاهد هستیم.

این گفته معروف را اگر دقت کنیم متوجه گوشه دیگری از تئوری و قانونمندی جامعه از نظر مارکس خواهیم شد: "رادیکال بودن به معنی فهم ریشه ای پدیده ها و دست بردن به ریشه است، اما برای انسان، ریشه خود انسان است." یا به تعبیر دیگر "مارکس از انسان شروع میکند به انسان میرسد." با کمی دقت به این نظریه متوجه ریشه پدیده ها میشویم. ریشه از نظر مارکس مارکسیسم و کمونیسم نیست انسان است. مارکسیسم و کمونیسم پدیده های قرن ۱۸ و ۱۹ هستند. اما انسان و انسانیت قائم بذات است. معانی انسانیت در دوره های تاریخی به نسبت رشد تولید و رشد استانداردهای زندگی بشر و شناخت از حقوق انسان متفاوت بوده است. برای مثال در یک دوره سیر شدن شکم انسان و تامین فیزیکی او نهایت انسانیت قلمداد میشد. در دوره ما علاوه بر تامین معیشت و امنیت فیزیکی هزاران نیاز دیگر بشر مانند آزادی، برابری عدم تبعیض و آموزش و پرورش و برآورده شدن نیازهای روانی و معنوی و رشد استعدادهای انسان و امکان و توان اینکه بتواند بر تعیین سرنوشت خود و جامعه نقش مساوی و برابر داشته باشد و... از جمله حقوق پایه انسان محسوب میشوند.

این تعاریف و توقع از انسان و حقوق انسان که برآورد شدنش امری انسانی نام گرفته است قبل و بعد از مارکسیسم و کمونیسم هم وجود داشته است و خواهد داشت. بدون کمونیسم و بدون مارکس هم انسان و انسانیت وجود داشته و دارد. اما جامعه کمونیستی بروز و یا نتیجه پراتیک انسان و رها شدن انسانیت انسان از خرافات و تبعیضات و جامعه طبقاتی است. میتوان گفت جامعه انسانی نتیجه پراتیک و فکر و عمل انسان است. این ها الفبای ماتریالیسم پراتیک و دانش اجتماعی و فلسفه مارکسیسم است. این موضوع با همانند علم فیزیک و زیست شناسی و تکامل و... قابل اثبات است.

طبقه کارگر با لغو کار مزدی ابتدا به ساکن میخواهد خودش را رها کند. اما عملاً برای رهایی خودش ناچار است

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمیتواند باشد. دولت به عنوان نهادی گذرا که در جریان مبارزه برای سرکوب و کنترل قهری دشمن بکار میرود." نامه انگلس در مورد برنامه گوتا به بیل ۱۸۷۵ مارس.

در این دوران گذار، انگلس با صراحت بیان کرده است که به هرکس به اندازه کارش. اما با تاکید و روشنی بسیار بیشتری در فاز نهایی یا جامعه کمونیستی مارکس و انگلس هر دو تاکید دارند که "از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه نیازش". شکی نیست و فکر میکنم این دومی مورد توافق همه کمونیستها باشد. اما در مورد فاز ابتدای یا همان حکومت و دولت سوسیالیستی وقتی انگلس میگوید "به هر کس به اندازه کارش" امروز نمیتوان با همان صراحت دو قرن پیش از آن دفاع کرد. این شعار از چند زاویه دقت لازم را ندارد. اولاً بسیاری از شهروندان به دلیل نقص عضو، مریضی، کهولت سن، یا کمی سن و دوران کودکی و... نمیتوانند کار کنند. دوماً حتی در مورد بقیه شهروندان هم با اتکا به تولید انبوه و توان و امکان تکنولوژی تولید نیازهای بشر در این عصر، فکر میکنم اکنون این شعار با همان فرمولبندی دقیق نیست و نمیتواند شعار کمونیستها باشد. بنابر این بدون بررسی آن و بدون نشان دادن کمبودهای آن شعار، نمیتوان از کنار آن گذشت و آنرا بررسی نکرد. سوال این است آیا بشر نمیتواند از همان فاز ابتدایی جامعه سوسیالیستی و دولت کارگری همین شعار "از هر کس به اندازه استعدادش، به هر کس به اندازه نیازش" را اجرا کند؟ تصور من این است که میتوان و باید تلاش کنیم چنین باشد.

اما واقف هستم که نمیتوان از شروع پروسه حکومت کارگری این انتظار را داشت که تمام و کمال آنرا به اجرا گذاشت. ولی میتوان این شعار و یا این استراتژی سیاسی و اقتصادی را به عنوان یک هدف اعلام کرد و به هر درجه که امکان عملی کردنش مهیا میشود آنرا عملی کرد. نباید منتظر فاز نهایی و ذوال طبقه و دولت شد. برای مثال میتوان گفت و تاکید کرد که همه شهروندان جامعه علیرغم توان کار کردن یا کار نکردن، باید از یک زندگی مرفه و از رفاهیات با استانداردهای پیشرو اجتماعی که نیاز هر انسانی است برخوردار باشند. بنابر این هر کس به صرف متولد شدن و یا زندگی کردن در این جامعه، باید از نظر معیشت بتواند آزاد، برابر، تامین و در رفاه زندگی کند.

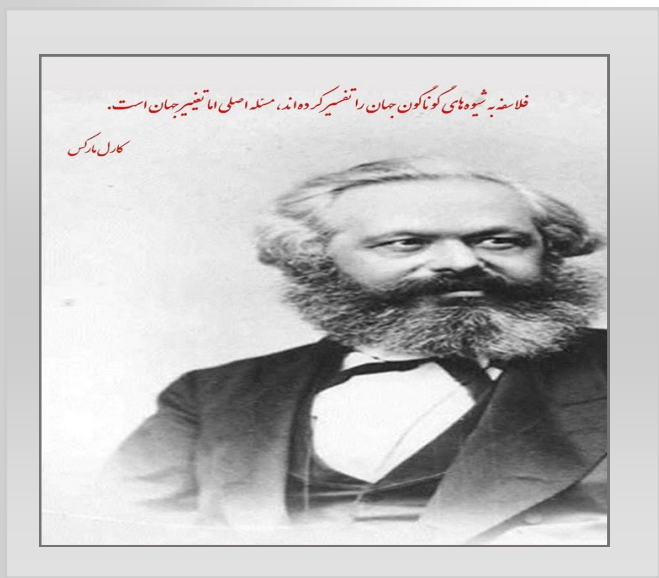
علم رهایی طبقه کارگر و... حاصل پراتیک انسان و برجسته شدن انسانیت انسان است. سوسیالیسم ضروری شد به این دلیل که طبقه کارگر برای رهایی خود باید مناسبات حاکم بر جامعه سرمایه داری را نفی میکرد و به جای آن مناسبات دیگری یعنی سوسیالیسم را برپا میکرد. برای نشان دادن راه پیروزی آلترناتیو طبقه کارگر، این طبقه و نمایندگان فکری و سیاسی به تئوری و دکتترین خاص خود نیاز دارند.

طبیعی است که بعد از رهایی طبقه کارگر و برگرداندن اختیار به انسان و استقرار جامعه کمونیستی، جامعه طبقاتی به تاریخ میپیوندد. از این مقطع نه کارگری وجود دارد و نه صاحب کاری، نه مزدی لازم است و نه سرمایه ای برای تولید سود و دولتی که سیاست طبقه خاصی را اعمال کند. در این مقطع وقتی طبقات از بین رفته باشند سیستم اداره جامعه نیازی به دولت به عنوان یک نهاد قدرت سیاسی ندارد. بنابر این تمام تئوری مبارزه طبقاتی و تمام ساختمان و حکومت و دولت سوسیالیستی همراه با طبقات و دولت زوال پیدا کرده و به تاریخ میپیوندد.

هنگامی که سیاست و تئوری و استراتژی دولت سوسیالیستی کارش تمام میشود جامعه انسانی یا کمونیستی مستقر شده است. از این مقطع تازه تاریخ انسان و انسانیت به معنای دقیق کلمه آغاز میگردد. لازم به تاکید است که سوسیالیسم و کمونیسم مخلوق ما هستند و ما خالق آنها. بنابر این انسانیت ما خالق کمونیسم و سوسیالیسم است و سوسیالیسم و کمونیسم قرار است این انسانیت محصور شده و غصب شده و پایمال شده در ابعاد اجتماعی را به همه انسانها برگرداند. به این اعتبار کمونیستها میخواهند انسانیت اسیر شده و مسخ شده را احیا کنند و اختیار را به انسان برگردانند. بنابر این از نظر ما کمونیستهای کارگری "سوسیالیسم یعنی بازگرداندن اختیار به انسان".

اگر "جامعه بورژوائی کنونی که از دل فروپاشی و نفس جامعه فنودالی برآمده، تضادهای طبقاتی را از میان نبرده بلکه طبقات جدید، شرایط جدید ستمگری و اشکال جدید مبارزه را جایگزین آن ها کرده است." به همین روال حکومت کارگری یا جمهوری سوسیالیستی نتیجه نفی مناسبات جامعه بورژوائی است. اما بر عکس روال ماقبل خود، تضادهای طبقاتی را از میان میبرد و در یک پروسه به جامعه طبقاتی پایان میدهد و شرایط جدید یعنی رهایی کل آحاد بشر را جایگزین آن میکند. دولت سوسیالیستی با این کار عملاً زمینه زوال خود را هم مهیا میکند. زیرا با استقرار جامعه انسانی، یا جامعه کمونیستی طبقات از بین میروند و بشر برای اداره خود و جامعه خود احتیاجی به دولت به عنوان ارگان سیاسی و حاکمیت طبقاتی ندارد.

با توجه به روند فوق که به اختصار بیان کردم انگلس میگوید "بین جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی دوران گذار انقلابی اولی به دومی قرار دارد، منطبق با این دوران، یک دوران گذار سیاسی نیز وجود دارد که دولت آن، چیزی جز



## در حاشیه

## "در نقد" کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی تلاشی برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری"

علی جوادی



کند.

ما بار دیگر تاکید میکنیم که در مبارزه برای پیشبرد خط سیاسی خود عمیقاً و تماماً به قوانین و مقرراتی که این حزب بر آن استوار شده است، پای بندیم و قصد نداریم وارد زمینی شویم که این گرایش در مقابل ما پهن کرده است. ما این رفتارهای ضد انتقادی و منکوب گرایانه را دون شان حزب کمونیست کارگری و بر خلاف اصول و مقررات مصوب در حزب میدانیم. سکوت و تایید ضمنی رهبری حزب در قبال این تمایلات صرفاً نشان دوری این رفقا از سنتهای اولیه حزب و قربانی کردن این موازین بمنظور پیشبرد نقطه نظرات خط سیاسی شان در دوره حاضر است. تأسف آور است. موثر هم نیز نخواهد بود. پایه های این حزب عمیقتر و مستحکم تر بنا شده اند تا با این مصالح خرد فرو ریزند و به مخروبه ای تبدیل شوند.

واقعیت این است که منشاء بحران سیاسی موجود در حزب از ناخوانی نقطه نظرات گرایش غالبه در حزب با مبانی فکری و عقیدتی و سیاسی ای که این حزب اساساً بر پایه آن قرار گرفته، ناشی میشود. ریشه این کشمکشها را نمیتوان برخلاف نظرات سطحی و کودکانه برخی از مدافعین خطرناک به "بد طینتی" افراد و یا افرادی در حزب نسبت داد.

واقعیت این است که حزب کمونیست کارگری بمنظور تامین ملزومات پیروزی کامل و همه جانبه انقلاب اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری، یک انقلاب کارگری و نه یک "انقلاب همگانی" سازمان داده شده است. به این اعتبار طبیعی است زمانی که تز "انقلاب همگانی" در حزب توسط گرایش حاکم مطرح میشود، ما شاهد یک کشمکش جدی بر سر این مقوله پایه ای در حزب باشیم. این جدالی بر سر سرنوشت حزب است. ما بارها گفته ایم که از نقطه نظر ما انقلاب ایران تنها میتواند یک انقلاب کارگری باشد. "انقلاب همگانی" پروژه گرایش راست در حزب بمنظور جایگزینی و حاشیه ای کردن امر انقلاب کارگری است. با "انقلاب همگانی" نمیتوان به هدف لغو مالکیت خصوصی بر وسایل کار و تولید، پایان دادن به لغو کار مزدی، بازار، تولید و مبادله کالایی و پول در جامعه دست یافت. با "انقلاب همگانی" نمیتوان فعالیت اقتصادی را در جامعه به جای تولید برای سود و انباشت سرمایه به یک فعالیت خلاقانه و داوطلبانه و آگاهانه در خدمت رفاه همگان تبدیل کرد. به این اعتبار که هر انسانی به میزان نیازش از کلیه مواهب و محصولات تولید شده در جامعه که حاصل تعاون و تلاش جامعه است برخوردار شود و به میزان توانش در رفع نیازمندیهای همگان کوشا باشد. ما خط سیاسی ای را که به اپوزیسیون راست در این دوره از اعتراضات جامعه برگ "مصونیت سیاسی" میدهد و هر نوع تلاش برای نقد و افشای همه جانبه این جریانات را "تفرقه افکنی" در جنبش سرنگونی میداند، اقدامی در جهت خلع سلاح کارگر و کمونیسم در

انتقادی و انواع تحریفات مدافعین این تزاها در صفحه فیسبوک من مواجه شد. بعضاً قابل انتظار بود. ولیکن من انتظار بیشتری داشتم. در این یادداشت تلاش میکنم به برخی از نکات سیاسی مطرح شده در لابلای این مجموعه پاسخ دهم. اما پیش از آن دوست دارم نکاتی را پیرامون جایگاه این جدال در حزب کمونیست کارگری مطرح کنم و اشاراتی به ماهیت این کشمکش بکنم.

واقعیت این است که حزب کمونیست کارگری را دیوار چین از جامعه جدا نکرده است. حزب نیز مانند هر پدیده اجتماعی متأثر از جنبشها و روندهای سیاسی در جامعه است. حزب کمونیست کارگری اکنون مانند بسیاری از احزاب سنت دار و جا افتاده دارای گرایش راست و چپ است. راستش عدم وجود کشمکش میان گرایشات راست و چپ در حزب باید مایه تعجب باشد. جدالی که اکنون در حزب در جریان است. گوشه ای از جدال دو گرایش چپ و راست در حزب است. این جدال در زمانهای متفاوت و اکنون که مساله سرنگونی رژیم اسلامی در دستور روز جامعه قرار گرفته، حاد تر شده است.

مساله از نقطه نظر ما، تامین ملزومات پیروزی کمونیسم کارگری در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی و به سرانجام رساندن موفق یک انقلاب عظیم کارگری است. ما تلاش میکنیم تا خط "رادیکال"، "سازش ناپذیر"، "افراطی" و عمیقاً مارکسیستی با ویژگیهای کمونیسم کارگری منصور حکمت بر حزب حاکم شود. از نقطه نظر ما این گوشه ای از تلاش عاجل کنونی برای تامین رهبری جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم است.

واکنشهای عصبی برخی از مدافعین گرایش حاکم در حزب نیز گوشه ای از عکس العمل گرایش راست در حزب با گرایش چپ است. رفتاری که تماماً با سنت هایی که این حزب بر مبنای آن پایه گذاری شده است در تضاد کامل قرار دارد. حزب کمونیست کارگری بر سنت و اصولی پایه گذاری شد که گسترده ترین امکان برای طرح آراء و نقطه نظرات مختلف افراد فراهم شده است. حزب کمونیست کارگری یک حزب "بسته" و "خاکستری" نیست. برعکس بر پایه حزبی باز و سیاسی و شفاف سازمان داده شده است. اصول سازمانی حزب و موازینی که پس از آن توسط منصور حکمت در "نامه دبیر" تدوین شدند تماماً در این راستا قرار دارند. اما یک گرایش در حزب تلاش میکند با "تنگ" کردن فضای مبارزه بر سر خط سیاسی حاکم بر حزب، هر چه بیشتر حزب را به یک حزب "بسته" و "خاکستری" تبدیل

این مشکلات و معضلات را به چهار شنبه ماه نیامد پس از انقلاب "کارگری" موکول مینماید."

علی جوادی: این رفیق عزیز تلاش میکند تعریف خود را از جدال مورد نظر ارائه دهد و در عین حال نیز رنگ و روغنی هم به بحث زمخت حمید تقوایی بزند. در این تبیین کاربرد "دگماتیک" کمونیسم مورد نقد است. اما حمید تقوایی شمشیر بر علیه نفس موجودیت ایدئولوژی جنبش کمونیسم کارگری، یعنی مارکسیسم، کشیده است. متأسفانه مثال ذکر شده نیز کمک چندانی به بحث رفیق ما نمیکند. اگر به مثال ایشان دقیق شویم متوجه میشویم که این نقد اساساً به گرایش راست در حزب برمیگردد. این گرایش است که عملاً علل و ریشه سرمایه داری نابرابری، تبعیض و ستم بر زن را به فراموشی سپرده و نقدش صرفاً به اشکال زمخت و خشن آن در حکومت اسلامی تقلیل یافته است. بی جهت نیست که این خط و حمید تقوایی به دفعات در دفاع از مسیح علی‌نژاد و امثالهم سخنرانی کرده اند. آن سخنرانی‌ها و قلمفرسایی‌ها امروز بسادگی قابل پخش نیست.

از نقطه نظر ما مبارزه برای برابری زن و مرد و رفع تبعیض در متن جوامع سرمایه داری موجود بخش تفکیک ناپذیری از مبارزه همه جانبه ما برای شکل دادن به انقلاب اجتماعی و برقراری جامعه ای برابر و آزاد کمونیستی است. ما قرار نیست در مبارزه برای برابری زن و مرد به "شاگرد شوهر جنبشهای دیگر" تبدیل شویم. آیا بیان این نقطه نظرات نشان "دگماتیک" ماست؟

بابک یزدی: "از منصور حکمت یک امامزاده درست کردند و مرتب مطالب او را کپی پیست می کنند و ورد می خوانند! از خود هیچ چیز جدیدی ندارند مانند منصور حکمت که اضافه کنند. حالا اگر یکی مثل حمید تقوایی پیدا شود و مانند حکمت بحث جدید و تحلیل و نظرات جدید بیاورد باز به امامزاده مارکس و یا حکمت چسبیده اند. که نباید کفر گفت!"

علی جوادی: من از بابک یزدی عزیز می پذیرم که حمید تقوایی "بحث جدید" آورده است، اما عمیقاً معتقدم که این ترزا غیر مارکسیستی و کاملاً متفاوت از نظرات کمونیسم کارگری منصور حکمت است. اتفاقاً یک پایه تلاش من هم در نقد ترزا "کمونیسم سیاسی" حمید تقوایی نشان دادن این مسأله بود که این ترزا "جدید" است اما ربطی به ترزا "حزب و جامعه" منصور حکمت ندارند بلکه تلاشی برای مارکسیسم زدایی از حزب کمونیست کارگری است. ما میخواهیم سیاستهای و افق حزب مارکسیستی خود را اجتماعی کنیم. حزب مارکسیستی در مرکز بحث حزب و جامعه قرار دارد. ما میخواهیم بر مبنای رادیکالیسم و افراطی گری و پراتیک همه جانبه خود اجتماعی شویم.

از قرار ایشان فراموش کرده است که سمینار حمید تقوایی در بزرگداشت منصور حکمت و مشخصاً بحثی در مورد "حزب و جامعه" و ویژگی های این بحث بود. ایشان هم با مراجعه با ترزهای منصور حکمت سعی کرده است بحث اش را ارائه دهد. حال چرا مراجعه ما به منصور حکمت چسبیدن به "امامزاده مارکس و حکمت" است؟ بنظر از جانب این رفقا مراجعه به آثار و نوشته های منصور حکمت زمانی مجاز است که قصد وارونه و تخریب آنها مد نظر باشد. آیا این دوستان از ما انتظار دارند در مقابل هر سیاست و

تحولات سیاسی حاضر میدانیم. فراخوان ما تکرار "همه با هم" خمینی نیست. ما مردم و تمامی آزادیخواهان و برابری طلبان را به اردوی کمونیسم کارگری فرامیخوانیم.

هدف ما پیروزی همه جانبه انقلاب کارگری است و یک وظیفه فوری این انقلاب سرنگونی قاطع و رادیکال حکومت اسلامی است. سرنگونی رژیم اسلامی حلقه و گامی در راه رسیدن به هف ما یعنی خلع سیاسی و اقتصادی از سرمایه در جامعه است. ما خط سیاسی و گرایشی را که هدف حزب کمونیست کارگری را از سازماندهی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر به سرنگونی رژیم تقلیل دهد، خطی مبتنی بر اهداف اولیه و برنامه ای در حزب نمیدانیم. این حزب بر مبنای سیاست سرنگونی "هم استراتژی - هم تاکتیک" سازمان داده نشده است. آنها که به "ته خط" رسیده اند، بر این تصور پوچ اند که میتوانند با سازش و کرنش در مقابل اپوزیسیون راست به قدرت سیاسی نزدیک شوند، اشتباه مهلکی میکنند.

خوشبختانه روند تحولات جامعه هر چه بیشتر بر حقانیت گرایش چپ در حزب صحنه میگذارد و سیر اوضاع به نفع این گرایش در حزب است. موضعگیری های گرایش راست در نزدیکی سیاسی به سوی اپوزیسیون راست پرو غربی و چنگ و دندان نشان دادن در مقابل چپ جامعه، دفاع آشکار این گرایش از مسیح علی‌نژاد و جریان ۱۴ نفر، اکنون دیگر مدافع پرو پا قرصی در صفوف خود این گرایش ندارد. بسیاری از ترزهای این جریان در مواجهه با تحولات جامعه به سرعت رنگ باخته بطوریکه که خود مبتکران این سیاستها چندان رغبتی به پخش این نقطه نظرات خود ندارند. این مواضع تنها باعث صدمه زدن به سابقه و جایگاه حزب کمونیست کارگری در تحولات جامعه شده است. با این مقدمه به برخی نکات مطرح شده بپردازیم.

منصور ترکاشوند: "سعی در تخریب حمید تقوایی، یک خط سیاسی... نویسنده قرار نیست کسی رو مجاب بکنه، فقط تخریب! این خط نقد نیست، خط ما نیست، خط آسیب به کمونیسم کارگریست."

علی جوادی: دیدنی است! این تبیین از نقد ترزهای رفیق حمید تقوایی پیش از آنکه یک دفاعیه از نقطه نظرات معینی باشد، نشان دوری نویسنده از سنت مارکسیستی ما و سنت نقد کمونیسم کارگری است. آیا نقد سیاستهای ناسیونالیستی عبدالله متهدی توسط منصور حکمت تلاشی برای تخریب ایشان بود؟ آیا از این پس قرار است که هر نقدی از ترزهای راست در حزب با چنین برخوردهایی مواجه شود؟ امروز نقد مترادف تخریب است، فردا شاید نقد مترادف هتک حرمت و اتهام و پس فردا...؟!

سیاوش آذری: "کمونیسم ایدئولوژیکی" کمونیسمی "است که به جای پاسخگویی به مسائل مبرم، کنکرت و حقیقی جامعه استراتژی خود را بر مبنای یک سری احکام دگماتیک اتخاذ میکند. مثلاً به جای نشان دادن ریشه ها و علل سرمایه دارانه تبعیض جنسی و یا تاکید بر اینکه جنبش آزادی زن شکل بروز مشخصی از مبارزه طبقاتی است، پاسخگویی به و حل



حزب ایدئولوژیک است و باید با همین حزب ایدئولوژیک مارکسیستی برویم قدرت سیاسی را بگیریم سعی کنیم همین امروز اعتصابات و اعتراضات طبقه کارگر را ایدئولوژیکی- مارکسیستی بکنیم وگرنه با خطر راست و بورژوازی تفاوتی نداریم. خب مگر حکومت استالین و حزب بولشویک استالینی و پول پوت و مانو وانور خوجه غیر از این بودند. اینها هم اعلام میکردند که مارکسیسم - لنینیسم و این ایدئولوژی باید بقدرت برسد و حکومت کند."

علی جوادی: پاسخی لازم نیست. ویژگی مجید آذری عزیز بر خلاف بسیاری از مدافعین گرایش راست در حزب این است که حرف آخرش را اول، اما زمخت میزند. رک و راست معتقد است که حزب ما حزبی مارکسیستی نیست و مهمتر اینکه نباید باشد. اساس نقدش هم به تجربه شوروی و استالین و پول پت و مانو بر پایه ادعاهای کاذب این جریان است در مارکسیسم میداند. آیا این نقطه نظرات ادامه منطقی تزهایی نیست که حمید تقوایی در سمینار "کمونیسم سیاسی" مطرح کرده است؟ آیا این تزهایی تفاوت پایه ای با تزهایی کلاسیک بورژوازی در نقد کمونیسم دارد؟ سالیان سال است که جریان ما پاسخ این برخوردهای راست و ضد کمونیستی را داده است.

آیا کسی در صفوف گرایش حاکم در حزب پیدا میشود که به این رفیق گوشزد کند که خیر اینطور نیست. کمونیسم کارگری از نظری فکری و نظری چیزی جز مارکسیسم نیست. جنبش کمونیسم کارگری بدون مارکسیسم معنی ندارد. دیگر کمونیسم کارگری نیست. آیا تاکید بر مبانی فکری مندرج در جزوات "تفاوتهای ما"، "مارکسیسم و جهان امروز" و ... "ورد" خواندن و مراجعه به "امامزاده" است؟

عباس گویا: "جوادی عزیز: درستش اینه که تقوایی مشغول صیقل دادن به "ایدئولوژی سرنگونی" شده اما اینرا بعمد وارونه بیان میکند. ایدئولوژی یعنی غالب بودن نظر به عمل. تقوایی برای اینکه نظر خودش را به حزبی که ادعا دارد نقدش به جامعه متکی به روایت نظری مارکس و لنین و حکمت است تحمیل کند، مجبور است به لغت نامه مکتبی اش اضافه کند تا به ایدئولوژی شکل دهد. سکت ها ایدئولوژی دارند که دو نمونه مذهبی اش جمهوری اسلامی و مجاهدین هستند و یک نمونه دست راستی اش حککای جاری است. لیبرالیسم، مارکسیسم، ناسیونالیسم ایدئولوژی نیستند، بیان نظری گرایشات مختلف اجتماعی در نقد وضع موجود هستند. در نقد نظرات تقوایی نباید از این جور تیصره ها باز کرد که گوئی میتوانیم تفاسیر متفاوت و درستی از مفهوم ایدئولوژی داشته باشیم. خیر چنین نیست. نقطه عزیمت تقوایی در مذمت کلی ایدئولوژی است، که خب غلط نیست. نکته این است که این مذمت را کلی بیان میکند تا مذمت نظر خودش را لاپوشانی کند. اتفاقا اوست که باید بگوید منظور من از ایدئولوژی دقیقا چیست تا با همان معیار نظرات خودش را زیر ضرب برد. او با چتر "ایدئولوژی بد است" دارد از متد نقد مارکسیستی فاصله میگیرد. این مشاهده ات کاملا درست است."

علی جوادی: من این تعبیر رفیقمان عباس گویا را که "ایدئولوژی یعنی غالب بودن نظر به عمل" چندان قبول ندارم. این تفکیک و این تقدم و تاخر در عمل و نظر و یک طرفه دیدن رابطه این دو عنصر بنظر من تلقی مارکسیستی نیست. بحث در اینجا بر سر تقدم ماده بر

نقطه نظر راستی نظر به اینکه "جدید" است سر تسلیم و سازش فرود آوریم و به دسته کر مشوق آن تبدیل شویم. ما انتظار نداریم که این رفقا از نقطه نظرات منصور حکمت دفاع جانانه ای کنند. دفاع از برداشت منصور حکمت از مارکسیسم و تعبیرش از کمونیسم کارگری ویژگی های این رگه فکری و سیاسی است. اما کسانی که تزهایی و سیاستهایی متناقض و در تضاد با تزهایی پایه ای کمونیسم کارگری حکمت مطرح میکنند ناچارند به مدافعین این خط و تئوریسین کمونیسم کارگری این چنین برخورد کنند.

به هر حال صاحب اصلی این نوع برخوردها به جایگاه و نقش منصور حکمت و یا دفاع از تزهایی و نقطه نظراتش که حکمت را "امامزاده" و ... میکند، بابک یزدی نیست. جریان راه توده در این راه بسیار "پیشگام" تر از ایشان و دوستانشان بوده است. تاسف آور است. تلاش برای عبور از منصور حکمت یک رکن تلاش گرایش راست در حزب کمونیست کارگری است.

بابک یزدی: "این رفقا از نظر تشکیلاتی عضو حزب هستند ولی از نظر سیاسی خیلی وقت هست که از حزب رفته اند." علی جوادی: این تنها برداشت بابک یزدی از عضویت در حزب نیست. گوشه ای از سیاست گرایش حاکم در مقابل با گرایش چپ در حزب است. اما اجازه دهید کمی در این ارزیابی دقیق شویم. این درکی عمیقاً "سکتی" و "مذهبی" از عضویت در حزب کمونیست کارگری است. بر مبنای این برداشت از قرار ما دو نوع "عضو" داریم. "عضو تشکیلاتی" و "عضو سیاسی". "عضو سیاسی" کسی است که علاوه بر اهداف برنامه ای حزب به "تزهایی" لیبرال گرایش حاکم نیز اعلام وفاداری کرده است. و هر کس که نقدی به این تزهایی و نه الزاماً مصوبات حزب داشته باشد، از قرار عذرخواسته است و از لحاظ سیاسی از "حزب رفته" است. این نگرش فرقه ای دقیقاً در نقطه مقابل مبانی حزبیت و اصول سازمانی حزب کمونیست کارگری است. اصول سازمانی ما تاکید میکند که هر کس که خود را کمونیست و در اهداف حزب شریک بداند و بخواهد برای پیشبرد این اهداف گام بر دارد، میتواند به عضویت حزب در آید. در عین حال عضویت در هر کمیته ای نیز مستلزم قبول تعهد به ضوابط کاری در آن کمیته است. اما نقد و اظهار نظر پیرامون تزهایی غیر مصوب حق هر عضوی است. از قرار منبذ باید امتحان "وفاداری" و "تعهد" به تزهایی لیبرال حزب نیز به شرایط عضویت در حزب اضافه شود. این تلقی و این سیاست با اصول پایه ای عضویت در حزب در تناقض است و عملاً مانعی جدی در جهت اجتماعی و کارگری شدن حزب است.

گرایشی که تاب تحمل نقد تزهایی خود را ندارد و در "خروجی" را نشان کادرهای خود میدهد، قابلیت اجتماعی شدن ندارد، به فرقه سیاسی نزدیک تر است تا یک حزب تمام عیار سیاسی.

مجید آذری: "علی جوادی معتقد است که که حزب ما یک

در پایان: دوست دارم یکبار دیگر این تژ پایه ای را تاکید و تکرار کنم که مارکسیسم پرچم فکری و نظری جنبش کمونیسم کارگری است. کمونیسم کارگری از نظر تئوریک و فکری یعنی مارکسیسم و از نظر عینی یعنی جنبش اعتراض سوسیالیستی کارگر. هر گونه تلاش برای مارکسیسم زدایی از جنبش کمونیسم کارگری تلاشی راست و فلج کننده برای یک حزب کمونیستی کارگری است.

### ...ادامه مطلب چرا شعار علیه کمونیستها؟ چرا الان؟

برابری طلبی و انسانیت. ضدیت با کمونیسم یعنی ضدیت با کارگری که نمیخواهد استثمار شود و جامعه سرمایه داری را دون شان انسان میداند. ضدیت با کمونیسم یعنی ضدیت با رفاه و سعادت انسانها.

ما در عین حال که از آزادی ابراز وجود سیاسی همگان بی قید و شرط دفاع میکنیم در عین حال این آمادگی را در صفوفمان بوجود خواهیم آورد و اجازه نخواهیم داد که این مانعی در راه ابراز وجود سیاسی ما برای سرنگونی رژیم اسلامی و رسیدن به یک جامعه آزاد کمونیستی ایجاد کنند.

۱- Down with Communist, Down with Khamenei, Down with Fascist

۲- هر چند "مرگ" معادل و ترجمه کاملا دقیق کلمه انگلیسی "Down" نیست، اما در فارسی این ترجمه و معادل اساسا بکار برده شده است.

ذهن نیست. رابطه تئوری و عمل دو طرفه و پیچیده تر از این حرفها است. بنظر من در سطح کلی تری در جنبش کمونیسم کارگری مارکسیسم و جنبش اعتراض سوسیالیستی کارگری را نمیتوان به عرصه های مستقل و قائم به ذات تفکیک کرد. بحث تقدم تئوری به جنبش و جنبش به تئوری در سیستم نظری کمونیسم کارگری معنای چندانی ندارد. این دو عنصر دو وجه یک پدیده اجتماعی واحد و اشکال بروز یک حرکت اجتماعی واحدند.

من نقدی قائم به ذات به "ایدئولوژی" علی العموم ندارم. نقدم بر ایدئولوژی طبقات حاکمه، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، است. آیا آن ایدئولوژی که جوهرش تلاش برای رهایی و برابری انسانها است در خود "مذموم" است؟ چرا؟ من حاضریم به راحتی بپذیرم که مارکسیسم مانند ناسیونالیسم و لیبرالیسم یک ایدئولوژی است. و سرعت اضافه کنم که یکی دکترین علم رهایی طبقه کارگر و به تبع آن رهایی جامعه است و دیگری دکترین اسارت طبقه کارگر در چهارچوب مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری حاکم. ببینید اصولا جنبشهای اجتماعی در جامعه بر مبنای عرضه چهارچوبهای فکری و سیاسی ای که ایدئولوژیهای متفاوت برای پیشبرد اهداف معینی مطرح میکنند، شکل میگیرند. حداقل این برداشت منصور حکمت از جایگاه ایدئولوژی در سمینار مبنای کمونیسم کارگری است.

اما حمید تقوایی در بحث اش مارکسیسم را یک ایدئولوژی و متعاقبا باوری فرقه ای میداند و از این رو به تقابل با آن برخاسته است. "حزب سیاسی" مورد نظرش یک حزب مارکسیستی نیست.



یاد می آوریم و نمی گذاریم فراموش شود که گشتاپوی حکومت اسلامی ریختند در خیابان و هرکسی که بنظرشان قیافه اش مثل مسلمین نبود را گرفتند. کسی شعری گفته بود، کسی که معلوم بود سوسیالیست است، کسی که معلوم بود مدافع حقوق زن است، کسی که بی حجاب راه میرفت، کسی که از ظاهرش فکر میکردند چپی است، میگرفتند میبردند همان شب میکشند. ما میخواهیم این را به نسل امروز در ایران و جهان یادآوری کنیم که جمهوری اسلامی که امروز سر کار است محصول یک جنایت بزرگ ضد بشری است. همان آدمهایی که ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد آن قتل و جنایت را سازمان دادند هنوز سیاستمداران آن کشورند. پرونده اینها نزد مردم مفتوح است، پرونده عاملین جنایت ۳۰ خرداد. روزی خواهد رسید که مردم ایران و جهان می نشینند و محاکمه عوامل این جنایات را تماشا میکنند. در آن روز دنیا برای صدها هزار قربانی جنایاتی که در ۳۰ خرداد ۶۰ و بعد بطور مداوم و سیستماتیک توسط رژیم به قتل رسیده اند اشک خواهد ریخت.

(منصور حکمت)

**کارگر زندانی، زندانی سیاسی، آزاد باید گردد!**

## چرا شعار علیه کمونیستها؟ چرا الان؟

علی جوادی

این شعار چه جایگاه و نقشی در صفوف اپوزیسیون راست و سلطنت طلب در تحولات جاری و آتی دارد؟ مبنای یک سیاست کمونیستی در قبال این سیاستها و تحرکات راست چیست؟

واقعیت این است که سردادن شعار علیه کمونیستها از سوی برخی جریان‌ت سلطنت طلب یک اقدام غیر مترقبه و یا به عبارت معروف تر "غرش رعد در آسمان بی ابر" و یا "ماجرایوبی" و "ندانم کاری" تعداد قلیلی از این جریان‌ت نیست. این شعار قبل از هر چیز نشانگر ماهیت و نگرش ذاتی این جریان‌ت است.

ضدیت کور با کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی یک رکن مهم پلاتفرم گرایش‌ت معینی در جنبش ناسیونالیسم طرفدار غرب در ایران است. این جنبش، که جریان‌ت سلطنت طلب یکی از گروه بندی‌های موجود در آن هستند، از نظر اقتصادی مدافع تمام و کمال بازار آزاد و استثمار کارگر و از نظر سیاسی شدیداً ضد کمونیست و ضد کارگر است. ضدیت با کمونیست و کارگر بر سر در تاریخ این جریان حک شده است. سرکوب وحشیانه جریان‌ت آزادیخواه و کمونیست در دوران حکومت این جریان‌ت، علیرغم هر ادعای کاذبی که امروز دارند، از سیاست‌های پایه ای و تاریخی شان است. این جریان‌ت بدون سرکوب آزادیخواهی و کمونیسم و کارگر نمیتوانند در جامعه ایران حکومت کنند. چرا که سرمایه داری در ایران حتی با نره ای از آزادی های سیاسی، آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و آزادی اعتراض در تضاد است.

اما چرا برخی از این جریان‌ت اکنون که دستشان از قدرت سیاسی کوتاه است و هنوز در گوشه ای و برهوتی تاجگذاری نکرده اند، چنین سیاستی را در دستور کار خود قرار داده اند؟ چرا الان؟

پاسخ را باید در مطلوبیت و موقعیت رو به رشد و یا به قولی "خطر" کمونیسم و کارگر در جامعه جستجو کرد. این موقعیت رو به رشد کمونیسم و آزادیخواهی و برابری طلبی است که زورق این جریان‌ت را اکنون به کناری زده است. جریان‌تانی مانند فرشگرد صرفاً بیانگر گذشته این اپوزیسیون راست و بورژوازی نیستند، بر عکس مولفه های آینده این جریان را بدون هر نوع شائبه و هراسی به نمایش گذاشته اند. این اقدام نشان اتصال این جریان‌ت به گذشته ضد کمونیستی خود و نشان آینده تحرکاتشان است. این واقعیت است که این جریان‌ت را از هم اکنون به مقابله با کمونیسم و آزادیخواهی کشانده است. این جریان‌ت با هر درجه قدرت گیری کمونیسم و آزادیخواهی در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی هر چه بیشتر شیر و شمشیر خود را نشان ما خواهند داد.

کشمکش این جریان‌ت با ما در پس گسترش مبارزات مردم و حادث شدن اوضاع تشدید خواهد شد. همانطور که کلا جدال میان آلترناتیوها و جنبشهای متفاوت اجتماعی راست و چپ با پیشروی جنبش سرنگونی تشدید خواهد شد. همانطور که ما در صف اول جنبش سرنگونی حضور داریم اما هدف استراتژیک مان به سرانجام رساندن انقلاب کارگری است، این جریان‌ت هم در جنبش سرنگونی طلبی حضور دارند اما هدف استراتژیک شان استقرار بی چون و چرای یک سرمایه داری تمام عیار و عنان گسیخته در جامعه و بسیج بخشهای وسیع طبقه سرمایه دار حاکم بمنظور مقابله موثرتر با کارگر و کمونیسم است. بخشهایی از این جریان‌ت حتی تلاش خواهند کرد با بخشهایی از حکومت اسلامی برای مقابله با کمونیسم و کارگر به سازش برسند.

چه باید کرد؟ مسلماً نصیحت کردن این جریان‌ت یک سیاست کمونیستی نیست. کار ما نیست. ما "مشاور" و یا معلم "اخلاق" و "نزاکت سیاسی" این جریان‌ت نیستیم. کار ما "تصحیح" شعارهای تظاهراتی این جریان‌ت نیست. این جریان‌ت "تحریک" نشده اند، "عصبی" نشده اند، بر عکس در یک روز آفتابی در تظاهراتی که قرار است علیه رژیم اسلامی باشد، شعار اولش علیه کمونیستها است. سیاست نصیحت کردن این جریان‌ت و یاد آوری "اتیکیت مبارزه سیاسی" تاکتیکی است که نه شناختی از این جریان‌ت دارد و نه به هدف مورد نظر منجر خواهد شد. ما متعلق به دو جنبش اجتماعی متفاوتیم. اهداف و خط مشی تاکتیکی متفاوتی را دنبال میکنیم. این سیاستهای جریان‌ت راست دقیقاً نشاندهنده حقانیت این نقطه نظر ماست که "همه با همی" وجود ندارد. ما در پروسه سرنگونی رژیم اسلامی خام خیالی و خوشبایریهای رایج در "انقلاب ۵۷" را مشاهده نخواهیم کرد. مساله مهم درک این واقعیت است که تقابل راست با چپ منتظر حل مساله سرنگونی رژیم اسلامی نخواهد شد. این تصور پوچ که چپ و راست تا روز شیرین سرنگونی دست در گردن با هم تلاش برای سرنگونی رژیم تلاش مشترکی خواهند کرد و به اعتباری "آتش بس" اعلام خواهند کرد و از فردای آن روز مبارزه طبقاتی شروع خواهد شد، خام اندیشی و کودکانه است. راست از هم اکنون تعرض اش را آغاز کرده است! از طرف دیگر سیاست ما نمیتواند بر "یاد آوری" منافع "مشترک" راست و چپ در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی استوار باشد. ما هدفهای یکسانی از سرنگونی رژیم اسلامی دنبال نمیکنیم. نیروهای متفاوتی در جامعه به دنبال سرنگونی رژیم اسلامی اند. این نیروها به جنبشهای طبقاتی و اجتماعی متضاد و متخاصمی تعلق دارند. به این اعتبار ما به دنبال کسب هژمونی در جنبش توده های مردم و به دنبال گردآوری بیشترین نیرو برای سرنگونی رژیم اسلامی به دور پرچم آزادیخواهانه خود هستیم. ما خواهان این هستیم که افق و سیاستهای ما، "نه" ما به کلیت وضعیت موجود به "نه" مردم تبدیل شود. به این اعتبار ما مردم را به اردوی کمونیسم کارگری، به اردوی آزادی، برابری و رفاه همگان در مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی فرامیخوانیم.

نتیجتاً یک رکن اساسی سیاست ما در قبال این تحرکات جریان‌ت راست و ضد کمونیست تنها میتواند افشا و نقد ماهیت ارتجاعی این جریان‌ت باشد. ضدیت با کمونیسم یعنی ضدیت با آزادیخواهی و

...ادامه مطلب در صفحه ۱۱

نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!